



نداشتند و یک هفته یا دو هفته یک بار به منزلشان می آمدند و در کنار خانواده بودند. از همین رو همسرشان که خانم خیلی صبور و خونگرمی بودند عهده دار اداره زندگی و فرزندان شده بودند و با مهر و علاقه از بچه ها مراقبت می کردند تا آقای فخری زاده بتوانند با دغدغه کمتری به درس و دانشگاه شان رسیدگی کنند. ترسیم این شرایط که پدر در طول هفته حضور فیزیکی ندارد برای درک مسأله خیلی مهم است و این امکان وجود دارد که مادر قادر به فراهم کردن تدارکات لازم برای اداره زندگی نباشد و بچه ها در شرایط خاصی قرار داشته باشند.

مناعت طبع

مناعت طبع خانواده شهید فخری زاده اجازه بازگویی برخی مسائل را نمی دهد اما توجه به این نکته خیلی مهم است و باید بیان شود که ایشان شرایط سختی را طی کردند تا به موقعیتی که الان همه نسبت به آن غبطه می خوریم، برسند. وقتی آقای فخری زاده کنار خانواده بودند، حضور خیلی گرمی داشتند و باغچه حیاط را با بچه ها بیل می زدند، با آنها خاک بازی می کردند و گلدان می کاشتند و علیرغم مشغله های ذهنی و درسی که داشتند برای بچه ها وقت می گذاشتند و رفتار صمیمانه ای با آنها داشتند. اما چون مدت حضورشان کوتاه بود بر خلاف همسایه های دیگر ارتباط چندانی با ایشان نداشتیم البته همسرشان با خانم های مجتمع در تعامل بودند و همین ارتباطات خلأ حضور آقای فخری زاده در میان خانواده را تا حدودی پوشش می داد.

موقعیت آقا محسن

سال ۷۱ هم ما به تهران آمديم و از همسايگي با ايشان محروم شدیم اما دو رادر خبردار بودیم که ایشان مشغول فعالیت علمی و کاری خود در حوزه پدافند هسته ای هستند تا این که سال ۸۷ مسئول حفاظت تشکیلات با من صحبت کرد و گفت می دانید موقعیت آقا محسن چطور است؟ این مطلب را از جهت تهدیداتی که از بیرون به ویژه از طرف رژیم صهیونیستی بر ایشان وارد و تا آن زمان ناکام مانده بودند، بیان کردند. من این موضوع را کاملاً درک کردم و می دانستم این تهدیدات در همه جاهایی که ایشان حضور می یابند، وجود دارد و به مرور زمان نیز مضاعف می شود. از همین رو فکر کردم اگر بتوانیم شرایطی را مهیا کنیم و منزلی را در مجموعه محافظت شده ای که مدیریتش با ما بود، به شهید فخری زاده اختصاص دهیم تا کمترین تردد را برای حضور در محل کارشان داشته باشند، خیلی خوب می شود که خدا را شکر این کار انجام شد و ایشان به اتفاق خانواده در آنجا مستقر شدند اما این محدودیت تردد برای خانواده ایشان نیز وجود داشت و رفت و آمد اقوام و دوستان در یک مجموعه حفاظت شده، محدود است بنابراین همسر و فرزندان ایشان در یک تنهایی مطلق و بدون برقراری ارتباط با آشنایان و دوستان زندگی می کردند و من محدودیت ها و مشکلات آنها را لمس می کردم.

زندگی با امکانات ابتدایی

شهید فخری زاده در تمام دورانی که با ایشان همسایه بودیم و در مقطعی که منزلی را در منطقه حفاظت شده در اختیار ایشان قرار دادیم، بسیار ساده زیست بودند. از نزدیک شاهد زندگی ساده همراه با امکانات ابتدایی ایشان بودم. شهید فخری زاده از مناعت طبع خاصی برخوردار

با توجه به هدفی که شما عزیزان از این مصاحبه ها دارید، قرارگیری در فضای واقعی زندگی شهید فخری زاده خیلی مهم است و من شما را به سریال عاشورا ارجاع می دهم. ذهنیت مادر خصوص برادران شهید باکری مربوط به بحث جبهه و جنگ می شود و شخصیت آنها را بدون محدودیت ها و شرایطی که درباره خانواده و غیره داشتند مد نظرمان بود. ترسیم زندگی خانوادگی و شرایطی که عزیزی همچون شهید فخری زاده داشتند، کمک زیادی به شناخت وجوه شخصیتی آنها می کند و نباید این افراد نخبه را فقط از بُعد کاری مورد بررسی قرار داد.

همسایه جدید

سابقه آشنایی من با شهید فخری زاده به سال ۶۸ برمی گردد که بخش هسته ای و پدافند هسته ای از مجموعه گروه جدا شد. ما در یک مجموعه مسکونی سازمانی در کرج مستقر بودیم تا این که یکی از واحدهای این مجموعه خالی شد و صحبت از این بود که قرار است این واحد به خانواده جدیدی واگذار شود. آن فرد شهید فخری زاده بود و من آشنایی قبلی با ایشان نداشتیم. مجموعه ای که در آن ساکن بودیم و آقای فخری زاده هم به ما ملحق شدند، همان شیمی پی سابق بود که شامل پدافند شیمیایی، میکروبی و هسته ای می شد. یکی از این خانه ها در اختیار آقای فریدون عباسی بود که معرف حضور است و خانه بعدی که خالی شده بود قرار بود در اختیار آقای فخری زاده قرار بگیرد. چون بخش پدافند هسته ای جدا شده بود، مسئول گروه گفت که دیگر امکان واگذاری خانه وجود ندارد. این موضوع را به آقای فریدون عباسی گفتیم که نمی توانیم خانه را تحویل بدهیم زیرا قرار است در اختیار دیگر بخش های کاری قرار گیرد اما آقای عباسی گفت که کامیون در راه است و ساکنان جدید دارند اثاث خود را می آورند و اگر خانه را ندهیم بد می شود. با درک این شرایط با رئیس مان تماس گرفتیم و خواهش کردیم که استثناء قائل شوند چون اثاثیه در راه است ایشان هم پذیرفت و به این ترتیب آقای فخری زاده به اتفاق خانواده در آن منزل مسکونی که در همسایگی ما بود، مستقر شدند. آقای فخری زاده سه پسر داشتند و فکر می کنم پسر بزرگ ایشان هفت ساله، فرزند دوم چهار و نیم ساله و پسر کوچک شان دو ساله بودند. از آنجا که ارتباط کاری ما با گروه آنها قطع شده بود، تعامل زیادی با یکدیگر نداشتیم ضمن آن که ایشان در ایام دانشجویی مقطع تحصیلات تکمیلی در اصفهان بودند و به همین دلیل غالباً در منزل تشریف



مناعت طبع خانواده شهید فخری زاده اجازه بازگویی برخی مسائل را نمی دهد اما توجه به این نکته خیلی مهم است و باید بیان شود که ایشان شرایط سختی را طی کردند تا به موقعیتی که الان همه نسبت به آن غبطه می خوریم، برسند